

گفتار چهاردهم پزشکی و بهداشت در گذشته‌های اردبیل

طب و طبابت موضوعی است که از اولین دوران پیدایش بشر پیدا شده و متناسب با طول عمر بشر رشد و تکوین یافته است و در این مدت بس طولانی تحولات زیادی به خود دیده و با دگرگونی‌های چشمگیری به صورت کنونی درآمده است.

بیماری و پیدا کردن علاج آن که در طبیعت به صورت نهادی به چشم می‌خورد گویا خاص نوع انسان نیست و در برخی از تیره‌های حیوانات نیز از راه غریزه وجود دارد و حیوان بیمار را ناخودآگاه به سوی معالجه و مداوا می‌کشاند. گربه‌ها بیماری شبيه دل‌درد دارند و برای رفع آن در باغچه و حیاط دنبال چمن وحشی یا علفی شبیه ساقه‌های سبز گندم می‌گردند و با خوردن آن آرامش می‌یابند. سگ‌ها وقتی جراحی پیدا می‌کنند با لیسیدن آن در صدد معالجه برمی‌آیند و تیره‌های دیگر عارضه بیماری را با امساک از خوردن، که نزد ما به "پرهیز" یا "رژیم" غذائی معروف است، معالجه می‌کنند و هکذا...

اردبیل شهر قدیمی است و بلاشک ساکنان آن در هر عصر و زمانی با بیماری‌ها و امراض گوناگونی مواجه بوده برای رفع و دفع آنها روش‌هایی در پیش داشته‌اند ولی صد حیف که کمتر اثری از این روش‌ها و نحوه عملکرد قدمای آنها باقی مانده و از کسانی که وظایف طبابت و پزشکی داشته‌اند نیز نام تعداد بس محدودی، آن هم از متأخرین آنها، در خاطرها می‌باشد.

به نظر می‌رسد که این نقص خاص این منطقه نیست و در دیگر نقاط ایران نیز آسمان از این حیث یک رنگ دارد. علت آن شاید چنین باشد که چون همانند امروز وسایل بررسی و کشف امراض و داروها در بین نبوده و امراض و بیماری‌ها نیز غالباً به سبب بسته بودن جوامع، این چنین کمیت و کیفیت زیادی نداشته است، از این رو اطبا جز تشخیص امراض "کلاسیک" و تجویز داروی آنها کاری نداشته و به ندرت اتفاق می‌افتاده است که از آنان کسی در صدد تحقیق درباره آنها برآید و علل اساسی بیماری‌ها را کند و کاو کند.

یادآوری این نکته لازم است که پزشکی و طبابت اصولاً بر دو پایه مهم استقرار دارد. یکی شناختن نوع بیماری، که به نام "تشخیص" معروف است و دیگری آگاهی کامل به خواص داروها که می‌توان تجویز آن را در مورد بیمار "معالجه" خواند.

در دوران‌های قدیم، چنان که امروز نیز چنین است، علائم و مشخصات بیماری‌ها، از قرن‌ها پیش از طرف اساتید بزرگ، مثل بوعلی سینا و دیگران معین گشته و طرز معالجه آنها نیز گفته شده بود. بنابراین پزشک دوره فتح‌علی‌شاه کارش تطبیق دادن حالات بیماری با آن و نوشتن نسخه دارو، برابر آن چه بدو رسیده بود، بود. و چون نوع امراض به ظاهر

محدود و مشخص بود برای یک پزشک به یاد داشتن علائم آنها میسر بود و آشنائی با انواع داروها نیز مشکل نمی‌نمود. با این حال اشکال کار در تطبیق صحیح علائم با وضع بیمار بود و برای این کار تجربه و دقت و بالاخره حذاقت لازم می‌نمود یعنی شئونی که موجب شهرت و معروفیت اطبا در بین اقران و امثال خود می‌گردید.

تحصیلات اطبای قدیم

با این بیان نباید تصور نمود که مثل امروز در قدیم نیز دانشکده و دانشگاه‌های خاصی در ایران برای تعلیم طبابت وجود داشت و داوطلبان فرا گرفتن آن با ضوابط و مقدماتی انتخاب می‌گشتند. ما در قسمت مربوط به تعلیم و تربیت در این کتاب گفته‌ایم که تحصیلات قدیم نیز دارای مقاطع خاص بود و غیر از مکتبخانه به دوره‌های مقدماتی، سطح و خارج تقسیم می‌شد. آنان که در دوره خارج درس می‌خواندند مطالب گوناگونی مثل فقه، اصول، حکمت و نجوم را در سطح بالاتری فرا می‌گرفتند و در ضمن آنها کتب طبی مثل قانون بوعلی را نیز می‌خواندند و بدون این که در بیمارستانی کار آموزی کنند یا به طور جدی با کارآموزی زیر دست طبیب دیگری از تجربیات او بهره‌مند شوند، به خود حق می‌دادند که طبابت کنند و با تطبیق عوارض امراض معین با حالات مریض، از داروهای مقرر تجویز نمایند. این بود که آنان گاهی معتم بودند و گاهی علاوه بر طبابت، فاسفه و حکمت درس می‌دادند. برخی در امور شرعی اظهار نظر می‌کردند و بعضی نیز ادیب و شاعر بودند و ما در این کتاب از یکی از اطبای اردبیل به نام "محمد هادی طبیب اردبیلی"^۱ یاد کرده‌ایم که دست کم در چهار قرن پیش در این شهر طبابت می‌کرده، ادیب و دانشمند بوده و اشعاری نیز می‌سروده است و ما نمونه‌ای از اشعار او را در آنجا آورده‌ایم.

با این حال باید گفت که فرا گرفتن طب همواره با چنان تحصیلی مقرون نبود و در بیشتر موارد به منزله مشاغل ارثی از پدر به فرزند می‌رسید و ما در شهر اردبیل از طبیبی به نام "افراسیاب" سراغ داریم که فرزندش "میرزا محمد علی نیرالحکما" قسمت اعظم طب را نزد او یاد گرفته و قریب هشتاد سال پیش، از بهترین اطبای این شهر به حساب می‌آمده است. فرزند او به نام "میرزا محمد" نیز طریق تشخیص و معالجات را از پدر آموخته و سال‌های متمادی در اردبیل و طوالش طبابت کرده است.

تردید نیست که چنین پزشکی مدتها در کار خود ناپخته می‌بودند و دیرگاهی می‌کشید که آنها با درمان بیماران ورزیدگی یافته و پخته می‌شدند. همین میرزا محمد علی نیرالحکما که در بالا نام بردیم این گفته را به گونه شوخی بر زبان می‌آورد و می‌گفت "هر وقت برای فاتحه به قبرستان می‌روم از خجالت عبا را بر سر می‌کشم زیرا بیشتر خفتگان کسانی هستند که من حکیم آنها بوده‌ام" و گاهی عبارت آخر را "من آنها را کشته‌ام" ادا می‌کرد.

پزشکان اردبیل در یک قرن گذشته

اردبیل، چنان‌که گفته‌ایم منطقه پرجمعیتی بود و ساکنان روستاها و بخش‌های آن با مناطق عشایرنشین جمعیت زیادی را تشکیل می‌داد. از این رو طبیب نیز در این شهر متعدد بود و مطب آنها پناهگاهی برای بیماران شناخته می‌شد.

با سکونت ارمنه در این شهر، اطبای آنها هم در خدمت مردم بودند. همچنین پزشکان یهودی، به طوری که در گذشته یاد کرده‌ایم، به طبابت اشتغال داشتند. پس از آن که ایرانیان ۱. او در اشعارش "واله" تخلص می‌کرده است.

ساکن روسیه از آن کشور اخراج شدند گروهی از آنان، که خود یا پدران و اجدادشان اردبیلی بودند، به نام "چروون" بدین شهر آمدند و در بین آنها پزشکانی هم بودند که کمر به معالجه مرضی بستند و در این زمینه خدمات مفیدی کردند. شادروان دکتر "حاج‌بابا حاذق"، "دکتر محمد روان‌خواه" معروف به "کور عباسلو"، "غلام‌علی طریقی" که از اطبای سی‌چهل سال اخیر در این ولایت بودند از جمله مهاجران به شمار می‌آمدند.

از پزشکان معروف ارمنی شخصی به نام "لوتر" در این شهر مشهور بود. او که هشتاد سال پیش در اردبیل طبابت می‌کرد، چون برخلاف دیگران به سرش کلاه نمی‌گذاشته از این رو به پزشک سربرهنه شهرت داشته است. در سال‌های بعد پزشکان ارمنی دیگری هم در این شهر بودند که "دکتر مانوک"، "دکتر جلالیان"، "دکتر سامسون‌اوف"، "دکتر رستم‌اوف" و در این اواخر "مسیو پاول" از شناخته شدگان آنها بودند.

ما در جلد دوم این کتاب از یک پزشک مجرب یهودی به نام "جهود آقاجان" یاد کرده به خدمات او به بیماران این شهر در یک قرن پیش اشاره نموده‌ایم. او پزشک پخته‌ای بوده و به سبب حداقتش در طب، بین مردم احترام زیادی داشته است.

در آن ایام بر اثر رونق بازرگانی اردبیل و مرکزیت تجاری آن، آرامنه و یهودی‌ها، حتی هندی‌ها و چینی‌ها در این شهر سکونت داشتند و این پزشکان نیز بدان جهت در اردبیل طبابت می‌کردند. لیکن بعد از جنگ جهانی اول، که پیدایش راه آهن جلفا به تبریز، به ویژه تغییر رژیم روسیه به "سوسیالیزم" مراودات بازرگانی را در این منطقه متروک ساخت، آنان یعنی آرامنه و جهودان و دیگران از این شهر رفتند و در نتیجه پزشکان آنها نیز به نقاط دیگر مهاجرت نمودند.

با این حال اردبیل پزشکان مجرب محلی نیز داشته است و قبل از پیدایش دانشگاه تهران و تربیت پزشکان جدید، آنان مرجع معالجه برای بیماران این ولایت به شمار می‌آمدند. سالخوردگان اردبیل از شادروان "میرزا غنی شمس‌الحکما" که از یک قرن پیش در اردبیل طبابت می‌کرده است، با احترام زیاد یاد می‌کنند و او را مردی نجیب، پزشکی دلسوز، عارفی و الامقام، شاعر و ادیب براننده‌ای می‌گویند.

و نیز از شادروان "میرزا افراسیاب" حکیم یاد می‌کنند و مخصوصاً از فرزند او به نام "میرزا محمدعلی نیرالحکما"، که در فوق از او سخن گفتیم به نیکی سخن می‌گویند. نیر علاوه بر طبابت از پیشروان نهضت مشروطیت نیز بوده و ما در جلد اول مطالبی در این باره نوشته‌ایم.

افراسیاب در کتابی که به نام "تحفة‌الصالحین" نوشته، خود را "بن‌محمد حنیفه سناوندی" گفته است. او، به گفته خویش، پس از سیر و سیاحت، در اردبیل رحل اقامت افکنده و از پزشکی دست کشیده بود. روزی بین او و شادروان "حاج میرصالح مجتهد" در منزل وی ملاقاتی دست می‌دهد و مجتهد او را عالم به طب درمی‌یابد و دو جلد کتاب پزشکی بدو اهدا می‌کند. یکی از دوستان افراسیاب با دیدن این تحفه او را تشویق به استفاده از آنها در نوشتن تحفة‌الصالحین می‌کند و افراسیاب با اصرار وی این کتاب را در یک مقدمه و

۱. او تنها ارمنی بود که تا آخر عمر در اردبیل ماند و در آنجا درگذشت. طبیب حاذقی بود ولی در اواخر عمر به دلیل ابتلای به کل نالتوان گشته بود. بعد از مرگش چون دفن اجساد در داخل شهر و منجمه کلیسای متروک آرامنه ممنوع بود و در قبرستان مسلمین هم دفنش میسر نبود از این رو مردم او را در دامنه "قلخان تپه" دفن کردند.

چهارده باب و یک خاتمه تدوین می‌نماید^۱.

نیرالحکما، به گفته پیشینیان در بیماری‌های ریوی، که آن روز بیماری‌های سینه گفته می‌شد، تخصص داشت و به گفته همین سالخوردگان خود نیز با همان بیماری درگذشت و این گفته قدما در مورد او هم تحقق یافت که "هر طبیبی بدان مرض می‌میرد که در آن تخصص دارد". فوت او ده دقیقه بعد از تحویل سال ۱۳۱۰ خورشیدی و به مرض ریوی در زادگاهش اردبیل صورت گرفت.

طیبیب دیگری در پنجاه سال پیش در این شهر بود که سید اسماعیل علوی نام داشت ولی به عنوان "سیدالحکما" شناخته می‌شد. مردی نجیب و سید جلیل‌القدری بود و مردم برای "قدم" او میمنتی قائل بودند. همچنین شادروان "میرزا محمدحسین شمس‌الحکماء"، که این لقب را از مرحوم میرزا غنی شمس‌الحکما استاد و پیشکسوت خود استفاده کرده بود، از اطبای این شهر در نیم قرن پیش بود. او طبابت و دوا را وسیله می‌دانست و شفا را از طرف خدا می‌پنداشت و بدین جهت نوشتن نسخه را با خوانده دعا و استعانت از خدا توأم می‌ساخت.

مرحوم "مشیرالحکماء" نیز یکی دیگر از اطبای یک قرن پیش اردبیل به حساب می‌آمد. او مدت‌ها رئیس صحیّه، یعنی بهداری اردبیل بود و برای مراقبت در بهداشت عمومی سوار بر اسب از کشتارگاه و میادین و حمام‌ها بازدید می‌نمود. او در جوانی آواز خوشی داشت و از شاگردان شادروان "آپالاز اوغلی" به شمار می‌آمد و ما درباره شخص اخیر در جلد اول این کتاب مطالبی نوشته‌ایم.

از اطبای قدیم این شهر در یک قرن اخیر باید از شادروان "حاج سیداحمد فخرالحکماء" نیز یاد کرد. او سید معممی بود و از محترمین شهر به شمار می‌آمد. مسلک عرفان داشت و گاهی اشعاری می‌سرود و این دوبیتی از اوست:

بر شمع رخت گشته دلم پروانه
از سوختنت هیچ ورا پروا، نه

عقای مرا هوای قاف است به سر
لیکن چه کند ز قید غم پر، وا، نه^۲

غیر از اینان کسان دیگری نیز در این رشته اشتغال داشتند و از جمله دسته‌ای به نام "کخال" بودند که کار چشم پزشکی را انجام می‌دادند. و حتی با سوزن‌های مخصوصی که داشتند از حفاصل بین قرنیه و صلیبیه، عدسی کدر شده چشم را به داخل کره چشم می‌انداختند و به اصطلاح امروز آب مروارید عمل کرده مجرای دید مبتلایان را باز می‌نمودند. در بین کخالان کسانی مثل میرزا علی‌اکبر و میرزا کاظم شهرت داشتند.

جمعی از بانوان جهان دیده هم در امر زایمان خدمت می‌کردند و به نام "ماما" خوانده می‌شدند. اینان علی‌العموم مکتب و مدرسه ندیده بودند و من عندی یا با خدمت در پیش ماماهاى مجرب آن را یاد می‌گرفتند. در بین مهاجرینی که از روسیه آمدند، یکی دو بانوی قابل تحصیل کرده نیز بودند که برای اولین بار امر زایمان را در این شهر با اصول علمی

۱. مقدمه در دانستن طب و احوال نبض. باب اول در امراض سر. باب دوم در علل دماغ و نخاع. باب سوم در امراض چشم. باب چهارم در امراض گوش. باب پنجم در امراض بینی. باب ششم در امراض لب و زبان. باب هفتم در امراض لثه و دندان. باب هشتم در امراض حلق و شینه. باب نهم در امراض قلب. باب دهم در امراض معده. باب یازدهم در امراض جگر. باب دوازدهم در امراض طحال. باب سیزدهم در امراض امعاء و انواع اسهال. باب چهاردهم در امراض کلیه و مثانه و قزیب و رحم. خاتمه مقعد و اوجاع مفاصل و عرق النساء. این کتاب در قرن ۱۳ هجری نوشته شده و شش سال پیش به وسیله بازماندگان مؤلف آن به کتابخانه ملی ایران در تهران اهدا گردیده است و در قسمت کتب خطی آنجا نگهداری می‌شود.

۲. مجله فرهنگ اردبیل. شماره ۳. چاپ اردبیل. ۱۳۲۸ خورشیدی. صفحه ۱۲۲.

مباشرت می‌نمودند^۱.

انواع بیماری‌ها

در نیم قرن پیش و پیش از آن، در منطقه اردبیل بیماری‌ها بر دو نوع ظاهر می‌شد، برخی مثل سرماخوردگی، حصبه، محرکه، ذات‌الریه، سرخک و نظایر آنها بومی و معروف محل بودند و بعضی مثل طاعون، وبا، "تیفوس" و غیره به صورت همه‌واگیر از خارج می‌آمدند. آنچه قابل توجه است این است که گوئی طبیعت، از حیث مرض آفرینی خویش، با انسان‌ها، از جهت تلاش برای درمان آنها، دائماً مقابله دارد. هرچه بنی‌آدم در راه معالجه بیماری‌ها توفیق می‌یابد طبیعت امراض جدید دیگری در مقابل آنها قرار می‌دهد. در عهدی که ما زندگی می‌کنیم بیشتر اطبا این حرف را قبول ندارند و معتقدند که بیماری‌های جدیدالظهور، در قدیم هم بوده‌اند ولی انسان‌ها آنها را به‌نحو شایسته نمی‌شناختند. این گفته شاید از نظر علمی درست باشد. به ویژه آن که ظهور و شیوع بیماری‌ها با شرایط محیط زیست و کیفیت عوامل زندگی در جوامع انسانی ارتباط دارد. با این حال برای کسانی که از طب و طبابت سررشته ندارند حیرت‌آور است که مثلاً در قدیم، در جامعه اردبیل، بیماری سرطان، با این انواع و اقسام و دامنه گسترده که امروز وجود دارد، نبود. سکتة قلبی بسیار کم به چشم می‌خورد و سال‌های سال می‌گذشت تا شنیده شود که یک نفر بدان بیماری درگذشته است. آن چه امروز به نام "انفولانزا" و به اقسام مختلف دیده می‌شود در آن ایام به صورت سرماخوردگی ساده بود و سنگ کلیه و مثانه به اندازه‌ای که امروز شایع است سابقه نداشت. پزشکان امروزی حصول شرایط خاص در جامعه به ویژه "ماشینیزم" را از عوامل مؤثر در ازدیاد آنها می‌شمارند.

بیماری‌های خطرناک قدیم، غیر از طاعون و وبا، ذات‌الریه و سل بود. طاعون و وبا، مثل سیل و طوفان می‌آمد و چون بهداشت به مفهوم امروزی شناخته نشده و معمول نبود هر که را که در سر راه خود برمی‌خورد در بر گرفته می‌برد.

در تاریخ، وقایع متعددی از این بلایا ذکر شده و مثلاً "اسکندریبگ" در "عالم‌آرای عباسی" می‌نویسد که در سال ۹۸۱ هجری قمری طاعونی در اردبیل بروز کرد و "سی هزار کس تلف شد"^۲. و این بلا در حالی اتفاق افتاد که دو سال پیش از آن، یعنی در سال ۹۷۹ قحطی عظیمی در این شهر رخ داد.

"دارسی تاد، ژنرال مازور انگلیسی" از افسران سنخ توپخانه "بنگاله" هم، که در دهه چهارم قرن ۱۹ میلادی از اردبیل دیدن کرده، در یادداشت‌های خود گفته است که اردبیل در خلال سال‌های ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ هجری به واسطه بیماری طاعون خراب شده و جمعیت آن تا حد زیادی کاهش یافته است^۳.

سل نیز از بیماری‌های لاعلاج به شمار می‌آمد و هر کس بدان مبتلا می‌گشت از زندگی دست می‌شست.

ذات‌الریه و حصبه^۴ و محرکه برای بهبود محتاج دوران طولانی و سخت بود و رهائی

۱. در مورد تشریفات زایمان قدیم در جلد دوم این کتاب مطالبی نوشته شده است.

۲. عالم‌آرای عباسی. اسکندریبگ. تهران. ۱۳۳۴. ص ۱۱۸.

۳. جغرافیای تاریخی گیلان، مازندران، آذربایجان. ابوالقاسم طاهری. تهران. ۱۳۴۷. دانشگاه.

۴. حصبه و سرخک برای مردم اردبیل از بیماری‌های سختی به شمار می‌آمد تا آنجا که درباره آنها تصنیف‌هایی نیز ساخته بودند. یکی از آنها چنین بود:

دیدیم چالام اوجادان، سسیم چیخماز باجادان
اله سنی ساخالسون، حصبهدن قزلجادران

از آن مشکل می‌نمود. سرخک و خُنَاق یا "دیفتری"، آبله، اسهال و نظایر آنها بلای جان کودکان به حساب می‌آمد و مراقبت از آنها زحمت زیادی دربر داشت و اگر مریض از دست آنها خلاص می‌شد گاهی عوارض جانبی آنها به صورت بیماری‌های موذی دیگری، مثل دردهای مفاصل و ناراحتی‌های سینه و گوش و غیره به یادگار می‌ماند و در برخی مثل سرخک، اگر در دوران مرض یا ایام نقاهت مراعات غذایی بیمار نمی‌شد دچار عوارض ریوی می‌گردید.

بیماری‌های جهاز هاضمه، مثل ناراحتی‌های معده و کبد بیش و کم دیده می‌شد و غالباً سوءتغذیه سبب آن می‌گردید. کچلی زیاد بود و گاه و بی‌گاه امراض جلدی به ویژه "قوتور" یعنی جرب نیز شیوع می‌یافت. تراخم زیاد دیده می‌شد و درد چشم به خصوص در فصل تابستان شیوع بسیار داشت و مردم سبب آن را تماس دست آلوده با میوه می‌دانستند و در این میان آب خریزه مشکین را بیش از همه مؤثر می‌پنداشتند و گرما و گرد و خاک را نیز از عوامل بیماری به حساب می‌آوردند.

دُمَل، که در زبان محلی بدان "چیپان" می‌گویند در مفاصل و بندهای بدن مثل زیر بغل، زیر زانو، کشاله ران پیدا می‌شد و یک نوع آن که به نام "کورچیپان"^۱ خوانده می‌شد با درد و زحمت سختی همراه بود. اردبیلی‌ها درآمدن دمل را نتیجه خوردن غذاهای "بادآور" می‌دانستند و این اصطلاحی بود که در باره خواص برخی از سبزیجات مثل ترب، کلم، یا حیویتی مثل عدس بیان می‌داشتند.

گلمژه را "ایت دیرسگی"^۲ می‌گفتند و گاه و بی‌گاه در چشم بچه‌ها دیده می‌شد. "اگزما" یا به اصطلاح محلی "دَمرو" کم بود و از عوارض غیرقابل علاج شمرده می‌شد. زرد زخم مخصوصاً نزد اطفال بیشتر وجود داشت ولی سالک در این منطقه هرگز دیده نمی‌شد. شکستگی استخوان، بر اثر حوادث پیش می‌آمد و به‌ویژه در فصل زمستان و یخبندان بیشتر اتفاق می‌افتاد. بیماری‌های عصبی و صرع بسیار کم بود و در جامعه شصت هزار شهروندی اردبیل گاهی یک یا دو نفر دیوانه پیدا می‌شد. جزای در شهر و روستا به ندرت به چشم می‌خورد و چند نفر از آنها که گاه پیدا می‌شدند معمولاً در کنار شهر می‌زیستند و از طریق گدائی امرار معاش می‌کردند. "آسم" یا تنگی نفس در زمستان بعضی از پیران را آزار می‌داد. "مالاریا" به سبب نزدیکی به جنگل بالنسبه زیاد بود و کسانی که برای کار و تجارت به منطقه گیلان می‌رفتند تب نوبه را غالباً با خود به سوقات می‌آوردند.

دل درد، به هر شکلی که اتفاق می‌افتاد، به نام "سانجی" خوانده می‌شد و برخی از آنها که مردم بدون آشنائی به علل آن، آن را "غافل سانجی" می‌گفتند حیات گرفتار شدگان را پایان می‌داد. از این جهت "غافل سانجی دوتاسان"^۳ نفرینی شده بود که گاهی از دهان بعضی از پیرزنان شنیده می‌شد.

ترتیب معالجه

در دوران گذشته بیمارستان در اردبیل معمول نبود و چنین مکانی نیز برای مداوای بیماران وجود نداشت. بیماران در خانه بستری می‌شدند و برای معالجه نزد پزشکان

۱. کورچیپان با "کورک" فرق داشت. کورک را که برآمدگی کوچکتري بود در اردبیل چیبیزه" (چی. بی.زه) می‌گفتند.

۲. "دیرسگ" یعنی آرنج و "ایت" یعنی سگ و معنی مرکب آن "آرنج سگ" می‌شود. چون آرنج سگ با تکیه بر زمین سفت و سخت می‌شود گویا گلمژه را هم به سبب سختی سر واکردنش بدان نام می‌خواندند.

۳. یعنی "دل درد ناگهانی بگیری".

می‌رفتند. اطباء هر یک مطبی داشتند و مریض‌ها را در آن معاینه می‌کردند. در مواقعی که بیمار قادر به حرکت نمی‌بود، و یا حرکت او مضر بر سلامتتش تشخیص داده می‌شد، دکتر را برای عیادت از او دعوت می‌کردند.

برای این کار کسان بیمار به مطب او رفته وی را در آمدن به بالین مریض همراهی می‌نمودند. در نیم قرن پیش که درشگه در اردبیل وسیله نقلیه عمومی بود آوردن طبیب بدان وسیله صورت می‌گرفت و آن کس که برای دعوت از او می‌رفت درشگه‌ای را با خود برده دکتر را، که عموماً به نام "حکیم" خوانده و شناخته می‌شد، با آن به منزل بیمار می‌آورد و پس از معاینه و نوشتن نسخه نیز با همان وسیله مراجعت می‌داد. کرایه رفت و برگشت و توقف درشگه بر عهده کسان بیمار بود.

حق‌المعاینه پزشک معین بود ولی هنگام معاینه در منزل آن را "حق‌القدم" می‌گفتند و مقدارش نیز گاهی به دو برابر می‌رسید.

طبیب‌ها فاقد وسایل امروزی از قبیل گوشی، فشارسنج و غیره بودند و وظیفه آنها را از حواس خود می‌خواستند و بدین سبب ورزیدگی خاصی در شناختن علائم بیماری داشتند. در آن زمان آزمایشگاه، برای تجزیه‌های گوناگون پزشکی، نبود و خود طبیب با گرفتن نبض، فشار خون، تب و ضعف بیمار را تشخیص می‌داد و در موارد لازم با دیدن رنگ خون و ادرار و مدفوع، کیفیت بیماری را می‌شناخت.

چگونگی مزاج و وضع هاضمه نزد آنان اهمیت خاصی داشت و بارهای روی زبان بیمار، آنها را از کیفیت مزاج آنها آگاه می‌ساخت. در بیشتر بیماری‌ها، جز در امراض روده‌ای، مداوای آنها با خالی کردن شکم آغاز می‌شد و به کار انداختن مزاج، حتی قبل از ابتلای به مرض، خود نوعی پیشگیری به حساب می‌آمد. تا آنجا که اطبای قدیم سالی یک یا دو بار با تجویز مسهل و ممزوج، امعاء و احشاء را یک نوع شستشو می‌دادند و به موازات آن یک بار در سال نیز حجامت را، برای جلوگیری از غلظت خون و امراض ناشی از آن مجاز می‌شمردند.

آمیول زدن معمول نبود و بعدها که چنین وسیله‌ای پیدا شد اطباء در مصرف آن احتیاط بیشتری ملحوظ می‌داشتند و در صورت لزوم تزریق را نیز شخصاً انجام می‌دادند.

اطبای قدیم به نحوه تغذیه به ویژه در مورد بیماران توجه خاصی داشتند و پرهیز از هر غذایی را که با بیماری سازگار نمی‌دانستند، از لوازم معالجه می‌پنداشتند. در دوران بیماری شیر را مناسبترین غذا می‌دانستند و چون شیر گاو کم چربی‌تر است بیشتر آن را تجویز می‌کردند و گاهی آن را به صورت "فرنی" یا "شیربرنج" توصیه می‌نمودند ولی از دیگر مشتقات شیر، که به اصطلاح محلی "آغاران قاتق" می‌گفتند، به شدت باز می‌داشتند. ترشی به کلی ممنوع می‌شد و جز لیمو شیرین، اگر پیدا می‌شد، تا حد امکان از میوه‌های دیگر نیز منع می‌نمودند. محفوظ نگه داشتن بیمار از تغییر هوا و سرما از توصیه‌های مهم اطباء آن دوره بود و مخصوصاً محافظت وی در دوران نقاهت، که بدن به سبب ضعف آماده ابتلا به بیماری‌های دیگر می‌گشت، به شدت سفارش می‌گردید.

در سرماخوردگی‌های سخت گاهی بادکش را وسیله سبکی حال مریض می‌دانستند و این کار را با استکان‌های ته گشاد و دهن باریکی، که در آن زمان از شیشه و برای این کار ساخته می‌شد، انجام می‌دادند. یک نوع بادکش بزرگ، به نام محلی "کوپه" نیز وجود داشت که آن را در پشت بدن، بین دو کتف یا روی کمر می‌انداختند و با پوشاندن بیمار موجبات عرق کردن او را فراهم می‌آوردند. احتراز از انداختن بادکش به روی قلب یا

محاذات آن در سینه، به شدت توصیه می‌شد. همچنین محفوظ نگاهداشتن بدن از سرما و باد بعد از بادکش سفارش می‌گردید.

عرق کردن طبیعی بدن، نزد اطبای قدیم علامت بهبودی بیماری و به اصطلاح امروز، غلبه گویچه‌های سفید خون بر "میکروب"ها و "ویروس"های مولد مرض تلقی می‌شد و از آن به بعد مراقبت دوران نقاهت پیش می‌آمد. دوره‌ای که خطراتش کمتر از خود بیماری نبود. عطسه هم در امراضی مثل حصبه و محرقة از علائم شفا به شمار می‌آمد. به ویژه هنگامی که این امر با آمدن کرم کوچکی از گلولی مریض همراه می‌شد.

اطبای قدیم بلافاصله پس از رفع بیماری اجازه حمام نمی‌دادند و آن را غالباً پس از رفع خطر دوران نقاهت تجویز می‌کردند اما شستن دست و صورت و حتی پاهای بیمار را در اطاق محفوظ از جریان هوا، بلامانع می‌دانستند.

در بیماری‌هایی مثل سرخک مراقبت پزشکان بر دو امر بود یکی عدم ابتلا به ذات‌الریه و دیگری سلامت چشم و گوش، که برای اولی و سلامت گوش محافظت از سرما را لازم می‌گفتند و برای سالم ماندن چشم، از تابش نور سفید جلو می‌گرفتند.

جراحی در آن ایام به شکل امروز نبود و روی هم رفته در قلمرو کار پزشکان به حساب نمی‌آمد. جراحی‌ها عموماً کارهای ساده‌ای مثل ختنه کردن اطفال، نیشتر زدن دمل، بستن زخم و نظایر آنها بود و به وسیله سلمانی‌ها یا دلاک‌های حمام‌ها صورت می‌گرفت. برخی از آنان در این کار ورزیدگی خاصی داشتند و با وجود آن که در این باب تحصیلاتی نداشتند تجربه و حذاقتی در کار خود می‌یافتند. ما در جایی به جراحی لوزه خود نگارنده در پنجاه سال پیش به وسیله شادروان "استاد اوروج جراح" اشاره کرده‌ایم که آن مرد مجرب، که جراحی‌های عمومی را در روسیه فرا گرفته بود، چگونه با آن وسایل ابتدائی آن را درآورد و هیچ عوارضی هم پیدا نشد.

جراحی‌ها برای بستن زخم مرهم‌هایی می‌ساختند و برای معالجه هر نوع از زخم‌ها از آن مرهم‌ها می‌دادند. عدهٔ چنین جراحی‌ها زیاد بود و در هر محله یکی دو تا از آنان، در دکان خویش ضمن اصلاح سر و صورت مشتری‌ها، آماده انجام چنین خدماتی بودند. دلاک‌های حمام‌ها نیز در حد سلمانی‌ها بودند و نیچه طبیعی به شمار می‌آمدند.

کشیدن دندان، مخصوص سلمانی‌ها و گرفتن خون مختص دلاک حمام بود. ولی شکسته‌بندی استخوان‌ها و جا انداختن دررفتگی آنها به وسیله افراد معینی، که در محل "سینچی" نامیده می‌شدند صورت می‌گرفت. در بین آنها افراد بسیار مجرب بودند و برخی به گفتهٔ سالخورده‌گان، چنان ورزیدگی داشتند که می‌توانستند تکه‌های کوزه سفالین خرد شده را در داخل کیسه به هم متصل سازند. از معروفترین آنها در قرن گذشته قمری می‌توان از شادروان حاج کریم زارع، مشهدی لطیف چایچی، شیندر شاملی‌دهقان، و حاج آقا معلی کشاورز نام برد.

در قدیم وسیله‌ای برای ساختن دندان‌های مصنوعی نبود و تنها از هشتاد سال پیش چنین کاری در این شهر آغاز گشت و مرحوم "میرزا ابوالفضل" نامی اولین دندانساز در این شهر شناخته شد. او و کسانی مثل لطف‌علی خان وکیلی، شادروان حاج آقا هاشمی حریری، که بعد از میرزا ابوالفضل در این شهر دندانسازی می‌کردند شاگردان زیادی از راه کار و تجربه تربیت نمودند و این تربیت شده‌ها در اردبیل، آستارا، مشکین، خلخال، بیله‌سوار، نمین، گرمی، هشتر طوالش، رضوان‌شهر و حتی در خود تهران مراکزی به وجود آورده از راه دندانسازی به خدمت مردم برخاستند.

داروخانه‌های اردبیل

دارو و دوا فروشی نیز تاریخ بسیار قدیمی دارد و به تدریج که بشر گیاهان مفید و معالج را تشخیص می‌داد آنها را جمع‌آوری کرده به وسایل گوناگون و منجمله از طریق فروش در اختیار بیماران می‌گذاشت.

در اردبیل نیز چنین بود و از قدیم فروش این قبیل داروها رواج داشت و بیشتر عطاران شهر انواع مختلف آنها را به مشتریان می‌فروختند.

کم کم که داروهای غیرگیاهی معمول شد مغازه‌های مخصوصی به نام "اوپتیک" یا "دواخانه" گشایش یافت و کسانی از مطلعین این رشته وظیفه داروسازی و داروفروشی را بر عهده گرفتند. از جمله اینان شخصی به نام مرحوم "مشهدی بابا" دافروش بود که در پنجاه سال پیش در اول راسته بازار اردبیل مغازه بزرگی به نام "دواخانه اتحاد" تأسیس نمود. او مردی نجیب و با اطلاع و علاقمند به شغل خود بود و با مشتریان با مهربانی برخورد می‌کرد. شخص دیگری به نام شادروان "حاج شیخ صادق نجفی" در سرای حاجی احمد بدین کار مبادرت می‌نمود و داروهای گوناگون را از خارج وارد کرده در اختیار دوافروشان می‌گذاشت و شخص دیگری به نام مرحوم "حاج میرصادق صفوی‌زاده" نیز در راسته بازار، مقابل مسجد جامع دواخانه‌ای به وجود آورد و چندی نگذشت که شادروان "آقابالا دوافروش" هم در راسته دوشابچی‌ها دکان داروفروشی افتتاح نمود.

از دوافروشان دیگر مرحوم آقا کاظم بود که سابقاً در دواخانه اتحاد به عنوان همکار با مشهدی بابا کار می‌کرد و نیز شخصی به نام کربلانی محمدقلی در اول راسته تازه میدان مغازه بزرگی برای فروختن دواها ترتیب داده بود. داروخانه عافیت علوی که به وسیله مرحوم حاج سیدرضا علوی، برادر شادروان سیدالحکماء تأسیس شده بود و نیز داروخانه صادقیه که شادروان مشهدی صادق صادقیه دایر کرده بود از دواخانه‌های قدیمی اردبیل بودند. بدین طریق قبل از آن که داروخانه‌های مجهز فعلی به وجود آید آنان نیازهای بیماران این ولایت را برطرف می‌ساختند.

داروهای قدیم

دواهای قدیم اکثراً گیاهی بود و خواص آنها از پیش شناخته می‌شد. ترکیبات آنها بر مبنای وزن بود و داروفروش طبق نسخه طبیب آنها را می‌پیچید و ترتیب مصرف را نیز به خریداران شرح می‌داد.

داروهای گیاهی عبارت از گل یا گلبرگ، ساقه، ریشه، ریشه و ساقه و برگ‌های ذخیره‌ای، غنچه، میوه و دانه‌های آنها به صورت تازه یا خشک و به شکل دم‌کرده، خیس کرده، جوشیده، آب‌کشیده، عرق‌کشیده، کوبیده و یا گرد بود و به تنهایی یا مخلوط استفاده می‌شد. مصرف آنها یا به صورت داخلی بود مثل خوردن و کفلمه کردن و تنقیه و غیره و یا به صورت خارجی و موضعی مانند مالیدن روغن در عضو رنجور یا چسباندن ضماد بر دُمل، یا بستن مرهم بر زخم‌ها و نظایر آنها.

داروهای غیرگیاهی کم بود و به نام "جوهرات" شهرت داشت. اطبای قدیم غالباً از تجویز آنها حذر می‌کردند و تا مجبور نمی‌شدند در نسخه‌ها نمی‌نوشتند. ترکیبات این قبیل داروها نیز بر اساس وزن آنها بود و برخلاف امروز، که کارخانه‌های داروسازی آنها را تهیه کرده به صورت "Specialite" و به شکل قرص و شربت و کپسول در داروخانه‌ها عرضه می‌کنند، خود داروفروش‌ها آنها را به صورت "حب"، "کپسول" و "شربت" در

می‌آوردند و یا در کاغذهای کوچک، به صورت بسته‌هایی که دکتر می‌نوشت، می‌بستند. پزشکان امروز که با داروهای ساخته شده انس گرفته‌اند ترکیبات لازم برای داروهای معالج را به خوبی نمی‌دانند ولی سابقاً تعیین این مقادیر بر عهده آنان بود و داروسازان نیز آنها را با وسایل ابتدائی تهیه کرده در اختیار مریض قرار می‌دادند. به عبارت بهتر به جای آن که آنها مثل امروزی‌ها عنوان داروسازی داشته عملاً داروفروشی کنند دارو فروشانی بودند که عملاً داروسازی هم می‌کردند.

نمونه‌ای از دستورهای پزشکی قدیم در اردبیل

اطبای قدیم اردبیل دستورهای پزشکی را در سه قسمت می‌دادند. یکی دستور داروئی بود و طبق آن داروهای را که می‌بایست به مریض داده شود معین می‌نمودند. دوم دستورهای غذائی بود و بدان وسیله خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هایی که برای مریض مجاز یا ممنوع بود مشخص می‌شد و سوم دستورهای مراقبتی یعنی کیفیت بستری کردن و محافظت بیمار از سرما و گرما و جریان هوا و نظایر آنها. و معلوم است که این هر سه دستور در مورد همه بیماران یکسان نمی‌بود و بسته به نوع بیماری تفاوت می‌نمود. ما برای آن که آیندگان را از چگونگی این دستورها آگاه سازیم نمونه‌ای از آنها را در مورد برخی از بیماری‌ها در اینجا می‌آوریم^۱:

در بیماری‌های یاتالاق یا حصبه، محرقة و مشابه آنها:

دستور داروئی: جوشانده گل بنفشه، عَناب، تخم گشنیز، ماش سبز، تخم پنیرک^۲ که آنها را به صورت شربت صاف کرده می‌دادند.
دستور غذائی: آش اسفناج و گشنیز یا برگ پنیرک، به صورت صاف کرده.
دستور مراقبتی: محفوظ نگاه داشتن مریض از سرما، جریان هوا، حرکت، سر و صدای زیاد.

در بیماری‌های اسهالی:

دستور داروئی: جوشانده بومادران، نهنج گل سرخ، زردچوبه و زیره کرمان.
دستور غذائی: کته ماست، پرهیز از خوردن آب سرد.
دستور مراقبتی: حرکت کمتر و احیاناً بستن شکم با پارچه و گرم نگاه داشتن آن.

در بیماری سرخک:

دستور داروئی: دم کرده گل بنفشه.
دستور غذائی: صاف کرده آش ماش سبز.
دستور مراقبتی: محافظت از جریان هوا به ویژه سرما، محافظت از سر و صدای زیاد و نیز نور سفید با پوشاندن لباس قرمز و کشیدن پارچه قرمز به پنجره‌ها.

در بیماری سل

دستور داروئی: پنیرک، گل بنفشه، گل و ساقه نیلوفر، پرسیاوش و زوفا، عَناب، تخم گشنیز، رازیانه، تاجریزی، پوسته خارجی پشته.
دستور غذائی: عسل، کره، نان، گشت، کباب، تخم مرغ، پسته، بادام و غذاهای مقوی.
دستور مراقبتی: استنشاق در هوای صاف، احتراز از سرما و گرد و خاک.

۱. این دستورها را از یادداشت‌هایی که پزشک دانشمند شهر ما، آقای دکتر یوسف معماری برای ما فرستاده است، اقتباس کرده‌ایم.

۲. پنیرک را در اردبیل "امه کومجی" می‌گویند.

در بیماری ذات‌الریه

دستور داروئی: دم‌کرده پرسیاوشان، زوفا، گل‌بنفشه، مغز فلوس.

دستور غذائی: غذاهای بی‌چربی، پرهیز از ترشی و شیرینی.

دستور مراقبتی: استراحت کامل و اجتناب از سرما، احتراز از حرکت زیاد.

در سرما خوردگی و بیماری‌های ریوی:

دستور داروئی: خیس‌کرده چهار تخم (یعنی به‌دانه، تخم‌ریحان، تخم بارهنگ، سه‌پستان) و دم‌کرده گل‌بنفشه.

دستور غذائی: آش، برنج ساده.

دستور مراقبتی گرم نگهداشتن بدن و محافظت از سرما.

و انواع داروهائی که در مورد ناراحتی‌های دیگر غالباً تجویز می‌شد چنین بود:
برای رفع یبوست مزاج، دم‌کرده گل‌بنفشه، گلبرگ و گل سرخ عراقی^۱، مغز فلوس، بارهنگ، سنّا و استُخودّوس، روغن بادام شیرین، شیاف صابون، تنقیه با جوشانده گل ختمی و ریشه آن. در سنوات اخیر از ترکیبات شیمیائی مثل سولفات‌دو سود و سولفات‌دو منیزی هم استفاده می‌کردند.

برای ناراحتی‌های قلبی و رفع غصّه و غم‌باد: دم‌کرده گل گاوزبان با سنبل‌الطیب و برگ نارنج.

برای ذات‌الجنب که در محل به صورت ستّاجم گفته می‌شود: به دانه، تخم ریحان، تخم بارهنگ و تخم بالنگ.

در ناراحتی‌های معده و درد شکم یا سانجی: بومادران، کهلک اوتی، تخم نیلوفر و در مورد بچه‌های شیرخواره رازیانه

برای سنگ کلیه و مثانه: دم کرده دم‌گیلاس و آلبالو، کاکل‌ذرت و برای فتق‌های مادرزادی روغن الاغ.

در ناراحتی‌های سینه: ریشه ثعلب و در ناراحتی‌های سینه و شکم: گل گاوزبان، سنبل‌الطیب، گل بابونه، افسنتین، آویشن.

برای رفع ضعف بدن و تقویت عمومی: لیمو عمانی، پوست نارنج، پوست بالنگ، گل بنفشه.

برای تسکین اعصاب و ناراحتی‌های روانی: چای مگّه و برای معالجه ترسیده‌ها مومیائی.

برای آسم و تنگی نفس مخصوصاً در اطفال: خون خرگوش و خون کبوتر.

برای زود به حرف درآمدن اطفال: تخم کبوتر و گوشت گنجشک.

برای رفع کوفتگی و ضربه‌های وسیع بدنی: چربی خوک و روده و پوست برّه (به صورت مالیدن و یا کشیدن بر روی محل ضربه دیده)، گوشت کوبیده شده با سنگ بر روی سنگ.

برای پانسمان پریدگی‌ها، خاکستر کاغذ و پارچه و برای باز شدن دُمل ضماد بزرگ کوبیده با شیر و خمیر.

برای التیام زخم‌ها مرهمی با مخلوط کردن "حنا" و "پیه" درست می‌کردند و برای

۱. گل‌سرخ اردبیل حالت قبض دارد و برای رفع اسهال داده می‌شود ولی گل‌سرخ عراق عجم، مثل تهران، قزوین، اراک و غیره خاصیت لینت دارد و در موقع یبوست مزاج تجویز می‌گردد.

زخم‌هایی، که به قول آنها "آب کشیده" یعنی "آبسه" کرده بود دنبه و چربی بدن گوسفند می‌بستند.

در مورد کسانی که مبتلا به "شب کوری" بودند جگر سیاه را با گرد سنگ چخماق مخلوط کرده به صورت کباب می‌دادند و برای رفع ورم ملتحمه چشم، آن را با چائی تازه دم کرده و سرد شده می‌شستند. در بیماری‌های چشم "قیز سوتی" یعنی شیر مادری را که نوزادش دختر بود و او را شیر می‌داد معالج می‌دانستند.

برای مبتلایان جرب و گال مواد گوگردار می‌دادند و گاهی آنها را جهت استحمام در چشمه معدنی "قوتورسو" ^۱ بدان‌جا می‌فرستادند و تب نوبه را با عرق بید معالجه می‌کردند.

اینها نمونه‌هایی از دستورهای پزشکان قدیم اردبیل بود. ما وقتی آنها را می‌خوانیم و با انواع داروها و "امپول"های کنونی مقایسه می‌کنیم از تحمل و توانائی پیشینیان خود برای کشیدن درد در شگفت می‌مانیم و چنین می‌پنداریم که اگر نسل معاصر، که عادت به رفاه و آسایش کرده و حتی از چرخ شدن دندان کرم خورده‌اش بدون بی‌حس کردن آن رنج می‌برد، روزی با چنان امکاناتی مواجه گردد به زحمت خواهد توانست آنها را تحمل نماید و مثلاً حصبه و تیفوئید را با جوشانیده گل بنفشه و عتاب معالجه کند.

آدمی باغور در این قبیل مسائل چنین در می‌یابد که ذهن انسان، با توجه به امکانات محیط، برای خود معیارها و اندازه‌هایی می‌سازد و آن چه را که بر او واقع می‌شود با آنها می‌سنجد. اگر آنها در حد این معیارها و سهل‌تر از آن باشد، قابل تحمل می‌داند و در غیر این صورت آن را سخت و دشوار می‌شناسد. برای پدران ما، که امکانات محیطشان برای مسافرت، چهارپا و کجاوه بود رفتن از یک شهر به شهر دیگر خیلی سخت نمی‌نمود، ولی برای ما که معیاری مثل هواپیما داریم و فی‌المثل فاصله بین تهران و تبریز را به یک ساعت طی می‌نمائیم رفتن این مسافرت را در ده ساعت با ماشین، سخت و خستگی‌آور می‌پنداریم. راهی که پدران ما بیش از ده روز طی می‌کردند و آن را یک امر طبیعی و عادی تلقی می‌نمودند. شک نیست که در آینده کسانی که تاریخ عصر ما را می‌خوانند و مثلاً پزشکی عصر ما را با طبابت پیشرفته زمان خود می‌سنجند تعجب خواهند کرد که فی‌المثل چگونه ما بر صندلی دندانسازی می‌نشستیم و دندان‌های کرم خورده خود را بدین شکل درمی‌آوردیم و از این کار راضی هم به نظر می‌رسیدیم، یا از درد زخم پس از جراحی بی‌بیش از خود بیمار اصلی رنج می‌بردیم. ^۲ و یا برای درآوردن سنگ مثانه، شکم خود را برای پاره کردن در اختیار جراح قرار می‌دادیم.

بهداشت در گذشته‌های اردبیل

در عهد ما مراد از بهداشت مجموع دستورها و وسایلی است که رعایت و به کار بردن آنها برای حفظ سلامت انسان لازم است و مصونیت وی را در مقابل بیماری‌ها تأمین

۱. راجع بدین آب قبلاً سخن گفته‌ایم.
۲. کسانی که به سبب بیماری‌هایی تحت عمل جراحی قرار می‌گیرند پس از به هوش آمدن، چندین شبانه روز از درد شدید در موضع جراحی، می‌نالند و پزشکان هیچ وسیله‌ای جز داروهای مسکن برای رفع این درد ندارند. به گفته رادیو لندن (ساعت ۱۰:۲۰ روز یکشنبه ۱۸ بهمن ۱۳۶۰) اخیراً یک پزشک افغانی در انگلستان روش ساده‌ای برای این کار یافته است. بدین طریق که به وسیله یک میله پزشکی، که به وسیله مایع مخصوصی تا ۷۰ و ۸۰ درجه زیر صفر سرد شده است اعصاب اطراف زخم را به مدت ۳۰ ثانیه سرد می‌کند و دیگر بیمار احساس درد نمی‌نماید.

می‌نماید و این مفهوم از قرن ۱۹ میلادی، که وجود موجودات ذره‌بینی به وسیله "لوی پاستور" دانشمند نامدار فرانسوی کشف و به تدریج اثرات آنها، مستقیم و غیرمستقیم در شئون حیاتی انسان معلوم شده، پیدا گشته است.

پیش از آن تاریخ نیز آدمی با بهداشت سر و کار داشت و برای پیشگیری از بیماری‌ها همت می‌گماشت ولی کیفیت آن، که به نام حفظ الصحة خوانده می‌شد، با اصول بهداشت جدید فرق می‌نمود و این تفاوت طبعاً معلول محدود بودن اطلاعات پزشکی بود و دستورها نیز به نام مذهب ابداع و اجرا می‌گردید و قواعد و قوانین آن در قلمرو احکام مذهبی به دقت روشن می‌گشت.

از خلال کردن دندان و گرفتن ناخن و ستردن موهای عورتین گرفته تا وجوب غسل و مضمضه، یا چگونگی خوردن غذا و آب همگی تحت عناوین وجوب و استیجاب و مکروه و حرام به مردم گفته می‌شد و گاهی با احکام کلی نظیر "النظافة من الایمان" لزوم رعایت بهداشت به گروندگان به دین خدا اعلام می‌گردید. در ورای این مسائل غریزه فکری بشر در زمینه گریز از رنج و بیماری، و تلاش در جهت سلامت و بقا هم او را وادار به احتراز از بیماری‌ها و عوامل احتمالی آن می‌نمود. شاید بر اثر این انگیزه بود که اردبیلیان به نظافت و پاکیزگی خاصی داشتند و شستن و تمیز نگاه داشتن تن خود را از هر جهت لازم می‌دانستند. این کار قبل از اسلام به همین منوال معمول بوده و وجود حمام‌های بی‌مانندی در این شهر، که ما در مجلدات پیشین بدانها اشاره کرده‌ایم حکایت از علاقه و کوشش آنها در این راه می‌کرده است و این علاقه تا امروز نیز باقی است.

لیکن این کوشش‌ها در حدود دانش زمان بود و موفقیت در آن به شرایط محیط و امکانات موجود بستگی داشت. اردبیلی زمان فتح‌علی شاه نمی‌دانست که عامل شیوع امراض "میکروب" است زیرا دانش آن روز هنوز از آن اطلاع نداشت. از این رو با مبتلایان آفت و خیز می‌نمود و از تماس با آنها یا ظروف و وسایلی که مسبب انتقال بیماری می‌شد امتناع نمی‌کرد. در نتیجه خود نیز به فاصله کوتاهی گرفتار می‌گشت. و اگر هم چنین اطلاعی داشت و مثلاً می‌دانست که سل، کچلی، جرب و تراخم وسیله موجودات جاندار ریز به دیگری سرایت می‌کند وسیله‌ای برای تشخیص و مبارزه با آن نداشت و نیز قادر به ترک مراوده با همه مردم، به احتمال بیماری آنها نبود.

او مجبور بود برای پاکیزه نگاه داشتن خود به حمام برود و در خزینه‌های عمومی، که به روی همه باز بود، استحمام کند و از این‌راه عوامل بیماری را ندانسته میزبانی‌نماید. یا فی‌المثل مجبور بود سبزی را با آب ساده بشوید و از چاهی، که قرب جوار با چاه‌های مستراح داشت، آب بنوشد و چون هیچ ماده‌ای برای ضد عفونی کردن معمول و موجود نبود ضمانتی برای مصونیت وی تصور نمی‌شد.

شهر کشتارگاه بهداشتی نداشت ذبایح خود را در کنار نهری، که به نام نهر سلاخ‌خانه نامیده می‌شد، سر بریده پوست می‌کنند و چون سازمانی هم برای تشخیص بیماری دام‌ها و جلوگیری از ذبح دام‌های مبتلا نبود از این‌رو امکان داشت برخی سودجویان به ذبح آنها دست زده از این رو سلامت جامعه را در خطر اندازند.

با همه این احوال طبق آن چه که از تواریخ مستفاد می‌شود مردم اردبیل از سلامت مزاج برخوردار بودند و بر اثر آب و هوای لطیف و غذاهای مطبوع و پرمایه، تندرست و سالم می‌نمودند. و جز مواردی که بیماری‌های مسری و لاعلاجی مثل طاعون و وبا از

۲. جلد دوم این مجموعه

خارج بدانجا سرایت کرده جمع کثیری را به هلاکت می‌رسانید، روی هم رفته مردم بیماری‌های خطرناک و واگیر نداشته مرگ و میرشان طبیعی بود و عمر متوسط نیز به بالاتر از پنجاه سال می‌رسید. ولی کودکان غالباً بر اثر عدم مراقبت‌های بهداشتی آسیب‌پذیر بودند و گاهی از تراخم و کچلی و زرد زخم و نظایر آنها رنج می‌بردند و برخی نیز بر اثر جهالت مادران و عواطف نسنجیده اطرافیان از عوارض امراضی مثل سرخک و دیفتری و مخمک و مانند آنها جان خود را از دست می‌دادند.

تُرکّه دوا

غیر از اطبا و جراحان، پیرزنان و مردانی بودند که برای پاره‌ای امراض دواهایی می‌گفتند و آنها را که بر اثر تجربه طولانی در زندگی شناخته بودند، تجویز می‌کردند. باید گفت که این امر خاص اردبیل و تاریخ گذشته آن نبود و امروز هم که طب و پزشکی رشد وسیعی یافته باز اگر آدمی پیش دیگران اظهار کسالتی کند بلافاصله خود را حضور پزشکی می‌یابد که تحصیل و عنوانی ندارد ولی معالجاتی را برای آنها تجویز می‌نماید.

در این باره از قدیم داستان‌هایی بر سر زبان‌هاست و از جمله می‌گویند نوشیروان از وزیر دانشمند خود "بوذرجمهر" پرسید که در کشور و قلمرو سلطنت او کدام حرفه و شغلی اکثریت دارد. وی در جواب طبابت را بر زبان آورد ولی از قیافه شاه خواند که او این گفته را مبالغه دانسته حیرت‌زده و ناراحت گشته است زیرا آن روز بیش از دو طبیب در پایتخت نوشیروان وجود نداشت. فردای آن روز وی به دربار نیامد و اظهار کسالت کرد و برای آن که از سلام ملک و اظهار ادب در محضر او باز نماند روز دیگر نالان و افتان به حضور شاه رسید. نوشیروان از بیماری او پرسید و بلافاصله از داروهای معمول روز برای معالجه وی نام برد. بوذرجمهر، به قول قدما "زمین ادب بوسه زد و به عرض قبله عالم رسانید" که ملاحظه می‌کنید که من حرفی به گزاف نگفته‌ام تا آنجا که خود اعلیحضرت هم در مقام سلطنت طبابت می‌کند و اگر عنایت فرماید ملاحظه می‌کند که در اجتماع کمتر کسی پیدا می‌شود که نامی از بیماری بشنود و علاجی برای آن نگوید و بدین جهت است که تعداد اطبا بیش از هر صنف دیگری می‌باشد.

داروهای را که در اردبیل این افراد در مورد بیماران تجویز می‌کردند "تُرکّه دوا" می‌گفتند و اکثر آنها همان علفیاتی بود که پزشکان در گذشته به بیماران می‌دادند با این تفاوت که گاهی نسبت های ترکیب غیر از نوشته اطباء بود.

در جامعه بسته و قدیمی اردبیل، بیماران ابتدا در خط اینان می‌رفتند و به ترتیبی که از آنان می‌شنیدند خود را معالجه می‌نمودند و چه بسا که در مراحل ابتدائی، نتیجه هم می‌گرفتند و اگر بهبود نمی‌یافتند از پزشکان استفاده می‌کردند.

آنان در مورد هر بیماری نظر می‌دادند و در برخی مواقع دستورهای آنها، مثل مراجعه دادن بیماران به "اجاق"ها شبیه خرافات به نظر می‌رسید.

اجاق‌ها متعدد بود ولی معروفترین آنها در دو قریه "نیار" و "صومعه" یا به تلفظ مردم محل "صوما" قرار داشت. در هر یک از این دو روستا، در یک خانه دهقانی، که از قدیم با این کیفیت شناخته شده بود، جایی مانند اجاق دیده می‌شد و علی القاعده پیرزنی مباشرت تشریفات آن را بر عهده داشت. خاصیت اجاق، شفا دادن به کودکان مبتلا به قی و اسهال بود و چنین عمل می‌شد که پیرزن میله آهنی را در آن اجاق گرم می‌کرد و با آن پشت

گردن بیمار را مختصر داغ می‌نمود و با خاکستر گرم اجاق بر پیشانی وی می‌مالید و عجب آن که گاهی بیماری هم برطرف می‌شد.^۱

ما نمی‌توانیم در این مورد قضاوت صحیحی بکنیم زیرا علم و اطلاع کافی در موضوع نداریم لیکن پیش خود چنین می‌پنداریم که برخورد میله آهنی بر پشت گردن نوعی یگهدادن یا به اصطلاح خارجی‌ها "شوکه" کردن بیمار بوده است و چون در موارد "یگه خوردن" بیش از هر عضو بدن فعالیت غده‌ها تشدید می‌شود شاید این کار و استحصالات بیش از حد برخی از غده‌ها سبب بهبودی بیمار می‌گشته است.

یگهدادن که در زبان محلی به‌عنوان "دیسکیندیرمک" شناخته می‌شود در معالجه بعضی از بیماری‌ها، خود از ترکه دواها به حساب می‌آید. و انواع مختلفی داشت و یکی از آنها "چیم‌چش‌دیرمک" یعنی مشمنز ساختن بود که در مورد بعضی از بیماری‌ها اعمال می‌شد. یکی از بستگان نزدیک نگارنده که در پنجاه سال پیش در حدود چهارده سال داشت مبتلا به یک بیماری ناشناخته شد و معالجات اطباء مفید نگردید. او روز به روز ضعیفتر می‌شد و رنگ پریدمتر می‌گشت. پیرزنان گفتند که باید او را با خوراندن ادرار زن نازایی "چیم‌چش‌دیرمک" و کسان وی سرانجام چنین کردند و مقداری از آن تهیه نموده بدو خوراندند و لحظه‌ای بعد ماهیت آن چه را که او خورده بود به وی گفتند. او به سختی یگه خورد یعنی "چیم‌چش‌دی" و با همان اشمناز به تدریج آن بیماری نیز از او برطرف گشت و صحت کامل یافت.

گاهی بعضی اشخاص حساس از بوی خوش غذاها، که از خانه‌های دیگر می‌آمد، متأثر می‌شدند. این کار را در اردبیل "فکری قالمخ" یا "اومماخ" می‌گفتند. که ترجمه تحت‌اللفظی آن "ماندن فکر" می‌شود ولی این ترجمه برای یک فارسی زبان مفهومی بدان شکل که کلمات ترکی مزبور دارد، ندارد. در این قبیل مواقع شخصی که فکرش مانده بود دچار عوارضی مثل درد دندان یا درد چشم و غیره می‌شد و به ظاهر هیچ دارویی نمی‌توانست آنها را برطرف سازد. پیرزنان می‌گفتند که باید او را "دیسکیندیرمک".

نحوه کار چنان بود که، بدون آن که شخص مذکور مطلع شود، یکی از بستگانش دور از چشم او لقمه‌ای از نان، که در آن تکه کباب یا خورش یا نیمروی تخم‌مرغ می‌گذاشت، در دست می‌گرفت و غفلتاً بر پشت او می‌زد و این جمله را بر زبان می‌آورد که "اومدوغون بواولسون" یعنی آن چه که در فکر تو مانده این باشد. شنیدنی است که این حرکت نیز در برخی موارد سودمند می‌بود و از شخص رفع درد می‌نمود.

دسته‌ای از پیرزنان به "چُپچی" گری شناخته می‌شدند و گاهی نیز آنها را "بُغاز اُترن" می‌گفتند. اینان تکه‌های کوچکی از خوردنی‌ها یا تنقلاتی را، که به قول معروف به گلوی کودکان پریده سبب قی و اسهال آنها می‌شد، رد می‌کردند. در این مواقع اطفال مذکور را نزد چُپچی می‌بردند و او با مالش دادن گلوی بیمار، با شدت تمام در بینی او فوت می‌کرد و تکه گیر کرده از جایش تکان خورده به دهان وی می‌افتاد.

مبتلایان به صرع و بیماری‌های روانی را به دعانویس‌ها می‌فرستادند و آنها با نوشتن دعا در صدد معالجه آنان برمی‌آمدند ولی برخی از دعانویسان از قبول چنین مراجعه

۱. اگر این کار را در مورد پزشکان چینی بشنومیم که با داغ کردن نقطه‌ای از بدن، بیماری را علاج می‌کنند، به راحتی می‌پذیریم. چنان که هم اکنون به "طب سوزنی" اعتقاد یافته‌ایم. ولی چون اجاق و داغ کردن نقاطی از بدن، در اردبیل بوده است، از خرافات به حساب می‌آوریم.

کنندگان امتناع می‌کردند و آنها را به اطباء راهنمایی می‌نمودند.^۱ بعضی از بیماری‌ها را زنانی که "تیکه‌اُتْرَن" نامیده می‌شدند معالجه می‌کردند. تیکه همان لقمه غذا است و منظور از "اُتْرَمک" به راه انداختن و بدرقه می‌باشد. این قبیل بیماران کسانی بودند که در قسمت پائین معده، به ویژه در اطراف ناف، احساس ناراحتی می‌کردند و چنین می‌پنداشتند که لقمه‌ای در آنجا گیر کرده یا، آبی در اطراف ناف جمع شده و شخص را چنین ناتوان و بی‌حال نموده است.

تیکه اُتْرَن‌ها آنها را ناشتا به پشت می‌خوابانیدند و دستور جمع کردن پاها را می‌دادند. آنگاه برای آن که دست‌هایشان سهل و نرم حرکت کند مقداری کره و چربی بر ناف و شکم مریض مالیده با انگشتان دو دست، محل ماندن تیکه را در جهت معینی مالش می‌دادند و از حرکتی که در روده بیمار احساس می‌نمودند به راه افتادن تکه را از جایش اعلام می‌داشتند. برای آن که هرآینه تکه به جای اولش برنگردد دو تکه پارچه را به صورت گلوله در دو طرف ناف می‌گذاشتند و پارچه محکمی از روی آنها به دور کمر می‌بستند و این بسته می‌بایست چند ساعتی بماند تا تکه به کلی از آن محل دور شود.

بیماران مبتلا به درد پا و مفاصل را با مالیدن جوشیده سرکه و زنجبیل درمان می‌کردند و یا آنها را برای مالیدن لجن شورابیل بدانجا می‌بردند.

برای دفع و رفع بواسیر علفی به نام "پیشیک جیرناغی" یا ناخن گربه را که علف شناخته شده‌ای است کوبیده با مقداری پیه به صورت پمادی درآورده به موضع می‌مالیدند. "الیگی‌سالمخ" هم نوعی از معالجه برای بعضی از بیماران به شمار می‌آمد. الیگی اصولاً تخته‌ای بود که به صورت مخروط باریک و بلند مثل دوک‌های نخریسی می‌تراشیدند و بر سر چوبی که عمود بر وسط قاعده آن بود نخی می‌بستند و آن را برای رشتن و تاب دادن نخ‌های پشمی و پنبه‌ای به کار می‌بردند. برخی از پیرزنان از این وسیله برای رفع بیماری کسانی که به قول آنها، مرده او را گرفته و مریض کرده بود، استفاده می‌کردند. کسانی که مرده آنها را می‌گرفت تب و لرز می‌کردند و پس از آن ضعف بر آنها عارض می‌گشت و سستی بر تمام وجود آنها تسلط می‌یافت. پیرزنی که در این مورد بدو مراجعه می‌شد الیگی خود را در دست می‌گرفت و آن را به صورت شاقول آرام و ساکت نگه می‌داشت و یکی از کسان بیمار نام بستگانی را که از خانواده او در گذشته بود یک یک بر زبان می‌آورد و به قول آنها، وقتی نام آن کس که او را گرفته بود بر زبان گوینده جاری می‌گشت، الیگی تکان می‌خورد. گوینده بار دیگر نام غذاهائی را که می‌خورند بیان می‌کرد و باز وقتی نام آن چه که مرده بدان میل داشت گفته می‌شد الیگی باز تکان می‌خورد و حرکت می‌کرد. با این دو حرکت نام مرده و غذائی که می‌بایست برای او احسان کنند معلوم می‌گشت و پختن و احسان کردن آن غذا و یادآوری از آن مرده سبب رفع بیماری گفته می‌شد.

چنین بود که بیماری‌ها و نحوه معالجه آنها در نزد گذشتگان شهر ما. آنان که این نوشته‌ها را می‌خوانند قبل از آن که بی‌محابا قلم نه بر کرده‌های آنها بکشند و با یک عبارت "خرافات" آنها را محکوم سازند بهتر است در قضاوت خود عجله نکنند و با دقت و بررسی در آثار روانی برخی از آنها، اظهارنظر نمایند.

قصد ما آن نیست که خرافات را رواج دهیم یا از عملکرد ناصواب یک مشت افراد بی‌صلاحیت دفاع نماییم. ما هم می‌دانیم که تکان خوردن "الیگی" نمی‌تواند تب و لرز را،

۱. یکی از دعانویسان ملامحمد نامی بود که در نیم قرن پیش اسم و رسمی در اردبیل داشت. ولی او برخلاف دعانویسان دیگر بیماران روانی و صرع را به اطباء راهنمایی می‌نمود.

که یقیناً عامل مخصوصی در بدن دارد، از تن شخص بیمار بزداید یا مطالبی مثل "تولی‌دوتماخ" و نظایر آنها آدمی را بیمار سازد. به خصوص در این عصر که اصل علیت در امور مادی به اثبات رسیده است. بلکه منظور ما آن است که قبل از قضاوت در این موارد در باب اصول دیگری مثل "رابطه روان و تن" در روان‌شناسی و اثرات و تبعات آن نیز توجه کنیم و مخصوصاً اهمیت تلقینات روحی را که سبب کارهای زیادی می‌شود از نظر دور نداریم و آنگاه قضاوت‌های خود را بیان داریم.

در عهدی که ما این مجموعه را گرد می‌آوریم بیش از سیصد نفر از جوانان و مردان فاضل و زحمتکش اردبیل در قسمت پزشکی و رشته‌های مربوط به آن مثل داروسازی و دندانپزشکی، به مقام دکتری رسیده و به خدمت بیماران کمر بسته‌اند. اردبیل بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های متعدد پیدا کرده و داروخانه‌های مجهز به عرضه انواع مختلف داروها اشتغال دارند. جمع زیادی از پزشکان اردبیلی در بیماری‌های مختلف تخصص یافته و گروهی نیز در نقاط مختلف ایران به مقامات عالی استادی دانشگاه و ریاست بیمارستان رسیده‌اند و کسانی از آنها حتی در کشورهای اروپا و آمریکا بدین مراحل عالی دست یافته‌اند که شرح آنها به جلد چهارم این کتاب، تحت عنوان "اردبیل در عصر ما" موکول گشته است. از خداوند بزرگ برای تنظیم و چاپ و نشر آن مجلد نیز یاری می‌خواهیم تا اردبیل را به جای "در گذرگاه تاریخ" در "آئینه روز" نیز ببینیم و حالات و کیفیات کنونی آن را برای آیندگان، به صورت تاریخ باقی گذاریم. به یاری خدا. انشاء‌الله.